

«و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً»

(بقره / ۲۶۹)

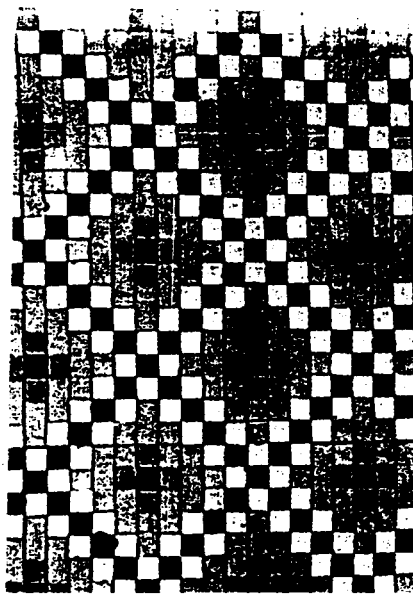
## منزلت علمی صدرالمآلهین

سخن گفتن از صدرالدین محمدبن ابراهیم شیرازی قوامی، نویسنده کتاب "اسفار"، که در بین مردم به "ملاصدرا" و در میان شاگردان مکتبش به "صدرالمآلهین" مشهور است، برایم بسی لذت بخش است.

من از زمره کسانی هستم که از عقل و خرد، روح بلند، نیروی مقاومت، آزاداندیشی، بیان نیکو، کمال و پختگی اندیشه‌ها و صراحت در ابراز عقاید و افکار این مرد بزرگ، با وجود تکفیر و آن همه آزار که در حق وی رفته است، شگفت زده‌ام. ویژگیهایی که برش مردم پیش از آنکه از تاریخ زندگی او درک کنم از نوشته‌ها و کتابهایش احساس نموده‌ام.

دوازده سال پیش محاضراتی رمزگونه در عرض فلسفه او بنا نهادم. در آنها چنین پنداشتم که در عالم رؤیا ولی از راه نوشته‌هایش با من سخن می‌گوید. از آن محاضرات نوشته‌ای تهیه کردم و آن را "احلام‌البیظه" نامیدم که بیشتر آن نوشته، در مجلات هفتگی یا ماهنامه‌ها منتشر گردید.

اینک زمان آن رسیده است که بر کتاب ارزشمند او مقدمه‌ای بیاورم که حاصل شگفتی من و قلم از آن



علامه محمدرضا مظفر(ره)  
مترجم: حسین روحانی نژاد

حدود ۲۴۰ هجری، ابن سینا (۲۷۲-۴۲۷) و نصیرالدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲)، همگی از بزرگان فلسفه اسلامی به شمار می آیند. بنیان فلسفه اسلامی بر آرای آنها نهاده شده و صدرالمتهلین که آخرین فیلسوف بزرگ اسلامی محسوب می گردد آثار و آرای دیگران را تفسیر نموده و بزرگترین فیلسوف اسلامی است، گرچه در عرفان و مکاشفه نیز سرآمد است.

۲

### پیشرفت علمی او

تاریخ دقیق ولادت او مشخص نیست ولی وفات وی در هفتاد سالگی، در سال ۱۰۵۰ هجری قمری و به هنگامی بوده است که برای هفتمین بار به سفر حج می رفته و یا از سفر بازمی گشته است. بنابراین تولد او در پانزده سال آخر قرن دهم هجری بوده است.

آنچه به یقین از او می دانیم این است که او در شیراز از پدری صالح به نام ابراهیم بن یحیی قوامی متولد شده است و گفته اند:

وی از وزیران دولت فارس به مرکزیت شیراز و از خاندان محترم قوامی بود و صاحب فرزند نمی شد. لذا نذر کرد در صورتی که خدای متعال به او پسری صالح و موحد ببخشد، به فقیران و اهل علم بسیار کمک کند. آرزوی وی در وجود فرزندی (محمد صدرالدین) تحقق یافت. این فرزند یگانه خانواده، در دامن پدر با عزت و کرامت

رؤیاهاست.

صدرالمتهلین از زمره فیلسوفان بزرگ متألهی است که در هر چند سده، یکی پا به عرصه وجود می نهد. در سه سده گذشته وی بزرگترین فیلسوف اسلامی است که در فلسفه یونانی و اسلامی سرآمد و بنیان گذار مکتبی فلسفی بوده است.

فراگیری و پژوهش فلسفی ما همواره بر آثار او مبتنی بوده است به خصوص "اسفار" که از مهمترین کتابهای فلسفی قدیم و جدید به شمار می آید و بنیان دیگر آثار او بر آن نهاده شده است.

افتخار فلاسفه پس از او در این است که در آثارشان از نوشته های او بهره بگیرند و خود را شاگرد مکتب او برشمارند. چنان که حتی فلاسفه بزرگ نیز به این اتصال و ارتباط خود با صدرالمتهلین افتخار می کنند.

چنانچه از استاد بزرگ خود، محمدحسین اصفهانی (۱۲۹۲-۱۳۶۱) شنیدم که می گفت:

اگر بدانم کسی رموز اسفار را می فهمد، برای شاگردی به نزد او خواهم رفت هرچند در دور دست ترین نقطه جهان باشد.

گویی افتخار استاد چنین است که فقط او به درجه فهم رموز اسفار رسیده یا به پایه ای از معرفت دست یافته است، که عجز خود را از رسیدن به کنه مقاصد عالی آن درک کرده است.

همچنین بر این باورم که صدرالمتهلین یکی از بزرگان فلسفه اسلامی است. او و معلم ثانی، ابونصر فارابی متوفای

آموزش دید و پدرش او را به فراگیری دانش تشویق نمود. وقتی پدرش وفات یافت - صدرا برای تحصیل دانش در اصفهان که مرکز دانش و دولت در عهد صفویه بوده است، سکونت داشت.

از بررسی زندگی صدرالمتألهین مشخص می‌شود هنگامی که وی به اصفهان می‌رفت دارای مقام علمی و عملی ممتازی بوده است، زیرا در ابتدای ورود به حوزه اصفهان در درس شیخ بهاء‌الدین عاملی (۹۵۳-۱۰۳۱) شرکت نمود در حالی که هر کسی شایستگی حاضر شدن در درس شیخ بهائی، شیخ الاسلام آن زمان را نداشت.

صدرالمتألهین چنان به علم اشتیاق داشت که همه اموالی را که پدرش بر جای گذاشته بود، در تحصیل آن صرف کرد و مکتب فلسفی - عرفانی را که در آن زمان پیروانی داشت گسترش داد؛ مکتبی که حتی کسی مانند شیخ بهایی آن را آشکار می‌ساخت. این مکتب در زمان صدرالمتألهین گسترش یافت و چنان اشتیاقی را در او برانگیخت که راه را بر دیگر گرایشهای او بست و از او عارف و فیلسوف و متألهی یگانه و کم نظیر یا بی نظیری پدید آورد.

او خود به این عشق و اشتیاق در مقدمه اسفار اشاره کرده و گفته است:

برای درک فلسفه الهی در جوانی تلاش بسیاری کردم.

عشق او به فلسفه و گرایش به آن، موجب رویکرد او به درس فیلسوف عصر او محمدباقر میرداماد، متوفای ۱۰۴۰ هجری، شد که صدرالمتألهین در بسیاری از نوشته‌هایش از او به بزرگی یاد نموده و از جمله در شرح حدیث اول اصول کافی آورده است:

سید و سند و استاد و تکیه گاه من در معالم دین و علوم الهی

و معارف حقیقی و اصول یقینی ...

و در دیگر آثارش با چنین تعابیری، وی را می‌ستاید.

\*\*\*

با بررسی زندگی علمی صدرالمتألهین، سه مرحله اساسی در زندگی او قابل تشخیص است که گذر از این مراحل از او فیلسوفی بزرگ پدید آورده است:

مرحله اول: دوره شاگردی اوست که دوره بحث و بررسی نظریه‌های متکلمان و فلاسفه و گفت و گوهای آنها است. معلوم می‌شود هنوز روش عرفانی او شکل نگرفته بوده است و سخن او در مقدمه تفسیر سوره واقعه به همین نکته اشاره دارد:

در گذشته به بحث و تکرار، اشتغال فراوان داشتم و کتابهای حکما و فلاسفه را بسیار می‌خواندم تا آنجا که می‌بنداشتم به دانشی دست یافته‌ام اما هنگامی که به یافته‌های خود نظر کردم، با وجود اینکه درباره مبدأ و معاد و منزله بودن خداوند از صفات امکان و حدوث و همچنین بخشی از مسائل درباره نفس انسانی بسیاری مطالب می‌دانستم، دریافتم که با دانش واقعی و حقیقت هستی که جز از طریق مکاشفه و ذوق به دست نمی‌آید، بیگانه هستم.

مراد او از دانش واقعی، مکاشفات عرفانی است. در مقدمه اسفار، از اینکه در ابتدای عمر خود، در گرایش به روش اهل بحث (یعنی فلاسفه و متکلمان) زیاده‌روی کرده پشیمانی خود را بیان نموده است:

از اینکه بخشی از عمر خود را در جست و جوی نظریه‌های فلاسفه و متکلمان مجادله‌گر و نازک‌اندیشیهی آنان هدر دادم و به فراگیری جریده<sup>(۱)</sup> آنان در سخن و چگونگی مباحثه پرداختم، استغفار می‌کنم.

هر چند او پشیمانی خود را از هدر دادن این دوره بیان داشته اما در دوره آخر عمر خود که دوره نگارش آثارش است و در این آثار روش بحثی (فلسفی - کلامی) و روش

عرفانی را جمع کرده، از روش اهل بحث بهره فراوان برده است. ما در بخشی دیگر (مکتب علمی او) از آن سخن خواهیم گفت.

علاوه بر این، در این دوره او فقط روش بحثی را در پیش نگرفته بلکه آمیخته‌ای از روش بحثی عرفانی را اساس تفکر خود قرارداد است. هرچند هنوز در اندیشه او این روش شکل نگرفته بوده، چنان که در آن دوره قائل به وحدت وجود بود و رساله "طرح الکونین" را درباره وحدت وجود نوشته است.

به دلیل بیان علمی همین نظریه‌ها از سوی مردم در تنگنا قرار گرفته و عرصه بر او تنگ شده بود. چنان که خود در نوشته‌هایش به آن اشاره نموده و دوره دوم زندگی وی با این مشکلات شروع می‌شود.

مرحله دوم: این مرحله، دوره گوشه‌نشینی و دوری از مردم و روی آوردن به عبادت در بعضی از کوههای دور دست واقع در کهک، از روستاهای قم، می‌باشد. این گوشه‌نشینی مدت پانزده سال به طول انجامید. صدرالمآلهین داستان این دوره از حیات خود را در مقدمه اسفار بیان نموده است. چنان که خود می‌گوید:

چون از سوی مردم در تنگنا بود و از اهل دانش و معرفت کسی را نمی‌یافت و نظریه‌های اشتباه، بسیار رواج داشت از مردم دوری گزید و به کوهستان پناه برد و به عبادت خداوند مشغول گردید، نه دیگر درسی القامی کرد و نه به تألیفی می‌پرداخت.

وی علت این امر را با عباراتی آهنگین، چنان که روش نوشتن اوست، این گونه بیان می‌کند که:

اذالتصرف فی العلوم والصناعات و افادة المباحث و دفع المضلات و تبیین المقاصد و رفع المشكلات یحتاج ال تصفیه الفکر، و تهذیب الخیال عما یوجب الملل و الاختلال، و

استقامة الاوضاع و الاحوال مع فراغ البال، و من این یحصل للانسان مع هذه المکاره التي یسمع و یری من اهل الزمان و یشاهد بما یکب علیه الناس فی هذا الاوان، من قلة الانصاف و كثرة الاعتساف و خفض الاعالی و الافاضل، و رفع الادانی و الاراذل، و ظهور الجاهل الشریر، و العامی التکبر علی صورة العالم التحریر و هیأة الخبر الخبیر، الی غیر ذلك من القبايح و المفاسد...» (۲) زیرا آموزش و نوشتن درباره علوم و فنون و سودجستن از مباحث و برطرف نمودن مشکلات و آشکار نمودن هدفها، امری است که احتیاج به آمادگی فکری و آسودگی خیال از آنچه موجب تشویش فکری است، دارد و نیز پایداری و اوضاع مناسب را می‌طلبد. و با وجود این امور ناپسندی که انسان از مردم زمانه می‌بیند و می‌شنود و مشاهده می‌کند دیگر برای انسان فرصتی در جهت گفت و گو و پاسخ‌گویی به شبهات باقی نمی‌ماند چه رسد به اینکه مشکلات را برطرف نماید. چنانچه مردم به امور بی‌ارزش سرگرم می‌شوند و خودکامگی در بین آنها رواج می‌یابد، عالمان پایگاه اجتماعی مناسبی ندارند و ناشایستگان در بالاترین مقام جای می‌گیرند و تألیف و نوشتن به دست بی‌دانشان می‌افتد و بسیاری زشتیها و کاستیهای دیگر که مشاهده می‌شود. چنان که بعضی از

برادران فارسی زبانم سروده‌اند:

از سخن پر دُر مکن همچون صدف هر گوش را

قفل گوه‌ساز یاقوت زمرد پوش را

در جواب هر سؤالی حاجت گفتار نیست

چشم بینا عذر می‌خواهد لب خاموش را<sup>(۳)</sup>

و بدین‌گونه از مردمان زمان خود - و گویی از مردم

زمانهای دیگر - گله می‌کند. ولی چگونگی بی‌انصافیها و

خودکامگیهایی که با آن برخورد می‌کند، روشن نیست،

لکن به هر حال آن چنان در فشار و تنگنا قرار می‌گیرد که یا

می‌بایست با دست خالی به مخالفانش حمله کند یا در برابر

حادثه‌ای تاریک و پرابهام شکیبایی پیشه‌کند و چون

اندیشید بهتر آن دید که به عنوان پیروی از امیرالمؤمنین (ع)

صبر پیشه‌کند و راه بردباری در پیش گیرد، خار در چشم، و

استخوان در گلو.<sup>(۴)</sup>

پس، از تماس با مردم خودداری کرد و مدت زمانی

طولانی گوشه‌نشینی برگزید و گفتیم که این انزوا پانزده

سال طول کشید.

او در این زمان دراز جز عبادت و مجاهده و ریاضت،

اشتغالی نداشت و به طور طبیعی تمام توجه او به خداوند

بود و برای برطرف نمودن دشواریها به درگاه او دعا

می‌نمود.

وی بر این باور است که انسان با مجاهده و ریاضت

طولانی و حرکت به سوی خدا و دوری از غیر او و پیوستن

به خداوند متعال، که نتیجه آن پاکسی درونی و برطرف

نمودن پرده‌های نفسانی است، می‌تواند به علم لدنی و

مکاشفه دست یابد. لذا در نتیجه آن گوشه‌نشینی گفته‌است:

بر اثر مجاهدتهای طولانی، جانم مشتعل شد و قلبم بر اثر

کثرت ریاضتها، به شدت ملتهب گردید و انوار ملکوت بر

آن تابیدن گرفت و رموز عالم جبروت بر آن وارد شد و

انوار احدیت به آن پیوست و الطاف الهی آن را پشتیبانی و

مدد کرد. در نتیجه به رموزی که تاکنون آگاه نبودم آگاه

شدم و رموز و نکته‌های نابی که از برهان برایم کشف شده

بود، پدید آمد، بلکه آنچه را پیش از این با برهان به آن

آگاه شده بودم، با شهود و عیان به بیش از آن معاینه دیدم.

این مطلب را در بسیاری از نوشته‌های خود تکرار

می‌کند و چون بر اثر آن گوشه‌نشینی، این حالت نفسانی

برای او پدید می‌آید، سومین دوره از زندگانش شروع

می‌شود.

مرحله سوم: و این مرحله، دوره نوشتن کتابها است،

زیرا خدای سبحان به او الهام کرد که از آنچه در دوره دوم

بدست آورده‌است، به آنان که خواهان دانش هستند سهمی

برساند. صدرالمآلهین همت خود را صرف نوشتن می‌کند

و چنان که خود می‌گوید: «اکنون زمان نوشتن کتاب است و

این خواست خداوند است که به این زمان موکول

گردیده‌است. پس با آنکه پیش از این چنین تصمیمی

نداشت شروع به نوشتن می‌کند و کتاب اسفار را می‌نگارد

و این اولین کتابش پس از آن گوشه‌نشینی طولانی است و

چنین برمی‌آید که آن را در همان محل گوشه‌نشینی خود

نوشته‌است.<sup>(۵)</sup>

و پیش از آن - تا آنجا که ما به دست آوردیم - جز سه

رساله نوشته بود زیرا خود، به این سه اثر در اسفار اشاره

کرده‌است. و آنها عبارت‌اند از: "رسالة طرح الکونین"

(۱:۱۰)، و "رسالة حلّ الاشکالات الفلکیة

فی الارادة الجزائیة" (۱:۱۷۶)، و "رسالة حدود العالم"

(۱:۲۳۳)؛ هرچند اشاره به این نوشته‌های سه‌گانه در اسفار،

دلیل بر تقدم تألیف آنها بر اسفار نیست، زیرا در رساله

حدوث نیز به همین کتاب اسفار و الشواهد الربویة که

گفته‌اند آخرین اثر اوست، اشاره دارد. شاید اشاره به

کتابهای دیگر پس از گذشتن مدتی از نوشتن کتاب صورت

گرفته (و بر آن افزوده شده) است. بنابراین اشاره به کتابی

در متن کتاب دیگر، دلیلی بر تقدم آن اثر نیست.

گمان می‌کنم تنها نوشته‌ای که تألیف آن بر تألیف

اسفار تقدم داشته و در دوره نخست قرار گرفته است، رساله

"سریان الوجود" است که درباره آن در جای مناسب صحبت خواهد شد، زیرا مشتمل بر نظریه‌هایی است که در اسفار به آن نظریه‌ها اشاره‌ای نداشته است، چنان که می‌پندارم که این همان رساله "طرح الکونین" است.

به هر حال، کتاب "اسفار" نخستین نوشته او در دوره سوم زندگی اوست و آن را به همه آنچه نزد اوست از افکار و نظریه‌های جدید و مکاشفات عرفانی، آراسته است و پس از اسفار، هر کتابی که نوشته است از عبارات آن گرفته شده است.

به همین دلیل گفتیم اسفار، اساس دیگر نوشته‌های اوست، حتی کتابهای تفسیری که نوشته - چنانکه از آنها ظاهر می‌شود - به منظور تطبیق فلسفه خود با قرآن کریم بوده است.

خوب است پیش از آنکه درباره نوشته‌های او سخن بگوییم از مکتب علمی او که دیگران را به آن دعوت می‌کرد ذکر می‌کنیم.

### ۳

#### مکتب علمی جدید صدرایی

به نظر صدر المتألهین، دانش از دو راه به دست می‌آید: ۱. راه گفت و گو و فراگیری و آموزش که براساس قیاسها و مقدمات منطقی است.

۲. روش علم لدنی که از راه الهام و کشف و حدس به دست می‌آید.

دانش از طریق علم لدنی فقط با پاک‌گرداندن نفس از شهوتها و لذتها و رهایی از آلودگیها و ناپاکیهای دنیا به دست می‌آید و آینه صیقل خورده دل، متجلی می‌گردد و حقایق اشیا چنان که هستند، در آن منعکس می‌شود؛ زیرا نفس آدمی آن گاه که برای آن سرشت و طبیعت ثانوی پدید آید، با عقل فعال متحد می‌گردد.

به نظر صدر المتألهین فرق میان این دو علم مانند فرق میان علم به طعم شیرینی است که علمی که از چشیدن شیرینی بدست می‌آید یقیناً قویتر و محکمتر از علمی است که فقط از راه بیان و تعریف مزه شیرینی حاصل می‌شود. دستیابی به چنین دانشی محال نیست بلکه برای انبیا و اولیا و اولیا و عرفا ممکن بوده است.

در مفاتیح الغیب در مشهد هشتم و مفتاح سوم گوید:

بسیاری از آنان که دانشمند خوانده می‌شوند، علم غیبی لدنی مورد اعتماد سالکان و عارفان را انکار می‌کنند، در صورتی که این علم، قویتر و محکمتر از دیگر علوم است. آنان بر این باورند که: علم، معنایی ندارد جز آنچه از طریق آموختن و اندیشیدن و تأمل به دست آید.

صدر المتألهین به ستایش دانش شهودی بسنده نکرده بلکه دانشی را که تنها از راه مباحثه و تفکر بدست می‌آید به شدت نکوهش کرده است؛ در اسفار، ج ۱، ص ۷۵ می‌گوید:

کسی که تنها به بحثهای نظری (کلامی - فلسفی) بسنده کند، به زودی دستخوش شک می‌شود و آیدگان، پیشینیان را نکوهش می‌کنند و درباره یافته‌هایی که از راه بحث و نظریه به دست آمده توافق نمی‌کنند و هر گروهی، گروه دیگر را نکوهش می‌کنند. (۱)

صدرا آنگاه - در موضوع مثل افلاطونی - به ستایش بزرگان از حکما و اولیا در مکاشفه‌های آنان پرداخته و گفته است:

در این باره به مکاشفه‌هایی که بر ایشان رخ داده است بسنده نموده و برای دیگران بیان کرده‌اند لکن برای انسان نسبت به آنچه بر آن اتفاق نظر دارند و به مشاهداتی که بیان می‌کنند، اطمینان به دست می‌آید و کسی نمی‌تواند در این باره با آنان مخالفت کند. چگونه کسی می‌تواند با آنان مخالفت کند در صورتی که در اوضاع کواکب و شماره افلاک بر مشاهده شخصی مانند ابرخس یا اشخاصی به وسیله حس که خاستگاه اشتباه و خطا است، اعتماد می‌کنند، سزاوارتر آن است که گفته بزرگان فلسفه را که بر

مشاهده‌های عقلی مکررِ خطاناپذیر، مبتنی است، صادق دانسته و اعتماد کنند.

و این، تمام آن چیزی است که در ستایش مشاهده‌های عقلی می‌توان گفت: «کسی نمی‌تواند در این باره با آنان مخالفت کند»، «خطا را بر نمی‌تابد». این چیز عجیبی است. ولیکن به رغم این عقیده نیرومند او دربارهٔ مکاشفات عرفانی، به نظر او انسان با پیمودن یکی از دو راه، از راه دیگر بی‌نیاز نیست. به این مطلب در کتابهای خود مکرر تأکید کرده و بر ضرورت جمع میان دو راه برهان و عرفان پافشاری نموده‌است؛ چنان که خود آن دو را جمع کرده و تنها کسی است که در جمع میان این دو راه، موفق بوده و به درجه‌ای رسیده است که هیچ‌یک از فلاسفهٔ اسلامی به آن نرسیده است. در مبدأ و معاد، ص ۲۷۸ گوید:

اولی آن است که به طریقهٔ ما، در معارف و علمی که برای ما بر اثر جمع میان شیوهٔ متألهین از حکما، و ملین از عرفا به دست آمده‌است، مراجعه کنند.

سپس در حالی که به خود می‌بالد می‌گوید:

آنچه به فضل و رحمت خدا برایم میسر شد و آنچه که از خلاصهٔ رموز مبدأ و معاد که به فضل و بخشش خداوند بدان دست یافتم، گمان نمی‌کنم هیچ‌کس از پیروان مشائیان و متأخران، آنان که من می‌شناسم، به آن رسیده باشد مگر پیشوایان و پشتازان آنها چون ارسطو و فیلسوفان قبل از او. و نیز گمان نمی‌کنم کسی از مشایخ صوفیه که به مکاشفه و عرفان معروف‌اند، چه از پیشینیان و چه از متأخرینشان، می‌توانسته این مطلب را با بحث و برهان به اثبات برساند.

بنابراین، نه مشائیان پس از ارسطو به آنچه دست یافته‌اند، از راه مکاشفه دست یافته‌اند، و نه اشراقیان و عارفان به آنچه دست پیدا کرده‌اند با بحث و برهان به آن دست پیدا کرده‌اند. پس مبدرا المتألهین تنها کسی است که طریقهٔ دو گروه را جمع کرده و به ایجاد و وفاق بین این دو، توفیق یافته‌است.



## آنگاه گوید:

باید بر رمز این موفقیت در راه و روش خود تأکید کنم: و گمانم آن است که این برتری تنها برای این بنده دور از مردم به این سبب به دست آمده که به این مطلب بلند به شدت توجه داشته و بدیهای جاهلان و اراذل، و نامهربانی مردم و بی توجهی آنان را نسبت به خود تحمل کرده است؛ حتی مدت زیادی - گویا به دوره گوشه نشینی اشاره دارد - در این دنیا اندوهگین و ناراحت بوده و نه در بین مردم، مرتبه‌ای به اندازه کمترین خواهان دانش داشته، و نه نزد عالمانشان که بیشترشان از جاهلان، سنگدلترند به اندازه کمترین شاگردانشان از منزلت و موقعیتی برخوردار بوده است.

از جمله مواردی که به جمع بین دو روش (برهان و عرفان) اشاره کرده است، در اسفار (ج ۴، ص ۱۶۱) در بیان علت اختلاف وی با بعضی مشایخ صوفیه است. در این باره گفته است:

در هر موردی که حکم کرده‌اند، فقط به ذوق و وجدان بسنده نموده‌اند. و اما ما بر چیزی که برهان قطعی برای آن نداریم، اعتماد کامل نمی‌کنیم و آن را در کتابهای فلسفی خود نمی‌آوریم.

ملاصدرا پیوسته از کسانی که یکی از دو شیوه را به کار می‌برند، بدگویی می‌کند مانند سخنی که در "مفاتیح الغیب"، ص ۳ و در اسفار، ج ۱، ص ۴ دارد:

به سخنان بی‌هوده صوفیه مشغول نباش، و به گفته‌های فیلسوف‌نمایان اعتماد مکن و آنان کسانی هستند که وقتی پیامبران آنها با معجزات و دلایل شفاف و روشن به سراغشان آمدند، آنان به دانش و نظریه‌های باطل خود شاد شدند تا وعده‌ عذابی که آن را مسخره می‌کردند آنان را فراگرفت. (۷) خدا ما و شما را، ای دوست من، از شر این دو گروه حفظ کند و میان ما و آنها یک لحظه جمع نکند.

در مقدمه تفسیر سوره فاتحه‌الکتاب از گروه نخست به بدعتگران گمراه‌کننده، و از گروه دوم به تعطیل‌گران گمراه‌تعبیر کرده و سپس گفته است:

زیرا همه آنها از اولیای شیاطین و ابنای ظلمتها و اهل طاغوت‌اند.

بنابراین، فلسفه او که دیگران را به آن فرامی‌خواند و بر آن پافشاری می‌کند، عبارت است از جمع میان روش مشائیان و اشراقیان و ایجاد وفاق میان این دو شیوه.

از این رو، مکتب علمی او بر آموزش و راهنمایی فرزندان روحانی او پایه‌گذاری شده و بیشتر کتابهایش به خصوص اسفار را به همین منظور نوشته است زیرا در پایان مقدمه، ص ۳ گفته است:

علوم الهی در حکمت بحثی و نظری را ضمیمه کردم و در آن گنجاندم و حقایق کشفی را به شیوه آموزشی در آن بیان نمودم.

همان‌گونه که قبلاً گفتیم کسی که در یکی از دو راه گام نهد، خود را از راه دیگر بی‌نیاز نمی‌یابد.

### پیش از ملاصدرا

کسی مردم را به این مکتب دعوت نکرده است و فقط گاه استاد او، میرداماد، چنین دعوتی کرده است. در این صورت ملاصدرا این افکار را از استاد خود گرفته و آنها را جلوه‌گر ساخته و راههای فراگیری آن را روشن کرده است. پس اگر او مؤسس این مکتب نباشد، مفسر و روشنگر آن است.

\*\*\*

به نظر صدرالمتألهین، شرع و عقل در تمام مسائل



حکمی هم داستان‌اند (اسفار، ج ۴، ص ۷۵).

اشاره به این حقیقت را با این سخن خود دنبال کرده‌است:

از شریعت خداوندی، دور است که احکام آن با دانش یقینی ضروری، مخالفت داشته باشد، و فلسفه‌ای که قوانین آن با کتاب و سنت، مطابقت نداشته باشد، روا است به نیستی‌گراید.

و در زمینه دانش، جمع میان شریعت اسلامی و فلسفه یقینی، مکتب دیگری برای صدرالمآلهین است. و بر همین اساس، همواره بر هر مسئله دشوار فلسفی، به آیات قرآنی و آثار اسلامی استناد می‌کند و در تطبیق مسئله با آنچه به آن استناد می‌کند، حقاً ماهر و زبردست است.

حقیقت این است که در این مکتب نیز او بنیان‌گذار است و کسی مانند او نیست.

و چنین نیست که استشادهای او به ادله نقلی<sup>(۸)</sup> - چنان که خود نامگذاری می‌کند - از روی ریا و برای دفع دشمنی کسانی باشد که او را تکفیر می‌کردند بلکه دائماً به خود می‌بالد که احدی مانند او رموز قرآن کریم و سنت مطهر (معصومین ع) را نمی‌فهمد. و چنان بر توفیق جمع میان فلسفه و دین زیاده‌روی می‌کند که او را از ریا و دروغ و فریب، دور می‌سازد تا آنجا که نزدیک است کتابهای فلسفی‌اش را تفسیر دین، و کتب دینی‌اش - مثل تفسیر قرآن و شرح کافی - را تفسیر فلسفه‌اش قرار دهد. و لذا ما معتقدیم کتابهای او در تفسیر و شرح حدیث، در حقیقت، ادامه فلسفه اوست.

حاصل سخن، این است که از روش او در نوشتن، به خوبی نمایان است، که وی دارای اندیشه واحدی است که در تمام آثارش به سوی آن در حرکت و تلاش است و این اندیشه را او به طور خلاصه چنین بیان می‌کند:

ان الشرع و العقل مطابقان

و این اندیشه عمیق، دارای دو جزء یا دو طرف است:

طرف اول: تأیید عقل است نسبت به شرع. صدرالمآلهین کتابهای فلسفی خود را در همین موضوع نگاشته است، و هدف او تأیید متن و محتوای شریعت اسلامی توسط فلسفه است.

طرف دوم: تأیید شرع است نسبت به عقل. و کتابهای دینی‌اش را در این باره بنیاد نهاده است و هدف او این است که آنچه را در فلسفه خود را به کمک شریعت، تأیید کند. پس حق این است که کتابهای فلسفی او را کتابهای دینی، یعنی کلامی به شمار آوریم و کتابهای دینی او را آثاری فلسفی، و این است معنای سخن پیشین ما که کتابهای دینی او، ادامه فلسفه او بوده است.

و او با این شیوه - آمیختن فلسفه و دین و جمع بین آن دو، چه راه درست را رفته باشد و چه اشتباه - صاحب مکتب جدید دیگری گردیده است که خود، پدیدآورنده آن است؛ هر چند اندیشه وفاق میان فلسفه و کلام اول بار توسط خواجه نصیر طوسی بیان شد. در حقیقت، صدرالمآلهین فقط یک مکتب دارد، و آن دعوت به جمع میان فلسفه مشاء و اشراق و اسلام است. این عناصر سه‌گانه، پایه‌های بحثها، و روش علمی در آثار اوست. به این ترتیب، او پایه‌گذار مکتب جدیدی در فلسفه الهی است. از میان کتابهای او، اسفار اربعه نمایانگر راستین این مکتب است.

اینک لازم است که درباره روش علمی او در آثارش سخن بگوییم.

#### ۴

### راه و روش علمی صدرالمآلهین در نوشتن

فلسفه او در تمام آثارش - حتی کتابهای دینی او که گفتیم جزئی از فلسفه او و ادامه آن است - بر پایه این حقیقت است که بدست آوردن علوم حقیقی و دانش یقینی

تتها در علم به خدای تعالی و صفات او و ملک و ملکوت او، و علم به روز آخرت، و منازل و مقامات آن است زیرا به نظر او هدف نهایی - و چقدر در کتابهایش به ویژه در مقدمه آنها آن را تکرار می‌کند - عبارت است از آموزش این نکته که آدمی چگونه پیشرفت می‌کند و به کمال می‌رسد، که برای آن نسبت به انسان به خصوص از بین دیگر مخلوقات، حدی وجود ندارد -، و نیز بیان چگونگی سفر او به سوی خدای تعالی. در کتاب اسفار (۱، ۹۰) گوید:

هدف ما در آن بیان راه وصول به حق، و چگونگی سیر به سوی خدای تعالی است.

چنان که قبلاً گفتیم، روش نوشتن او در کتابهای مفصل و مختصر، حتی کتابهای دینی او که هدفش تطبیق شرع با فلسفه اوست، بر همین هدف، استوار است. و برای این هدف - مطابق با بیان او - شش مقصد است: سه هدف به منزله تکیه گاهها و اصول، و سه هدف، به منزله پیوسته‌های آثار خود را بر تکیه گاهها بنیان کرده است. و آنها عبارت‌اند از:

۱. شناخت حضرت حق و صفات و آثار او، و آن همان "من ربوبیات" است که جزئی از "فلسفه کلی" است. و هنگامی که از فلسفه کلی گفت و گو می‌کند - چنان که در اسفار متذکر می‌شود - هدفش از بحث همین هدف است نه چیزی دیگر.

۲. شناخت صراط مستقیم، و درجات صعود به سوی حضرت حق تعالی، و چگونگی سیر و سلوک به سوی اوست، که همان «علم نفس» است که بخشی از «علوم طبیعی» است. هرگاه از علم طبیعی سخن به میان آورد - چنان که در اسفار نیز چنین است - بحث از آن در نظر او برای این هدف است.

۳. شناخت معاد و بازگشت به سوی حق تعالی و احوال آنان که به سوی او و به دار رحمت او باریافته‌اند و آن «علم

معاده است.

این ارکان سه گانه، محور آثار اوست.

\*\*\*

اما برای "پیوسته‌ها"، کتاب جداگانه‌ای نوشته است و آن مباحث را با توجه به موضوع در لابه لای برخی آثار خود بیان می‌کند، زیرا این گونه مباحث توابع آن ارکان به شمار می‌آیند. پیوسته‌ها عبارت‌اند از:

۱. شناخت کسانی که از سوی خدا برای دعوت خلق و نجات نفس برانگیخته شده‌اند و آنان همان رهبران سفر آخرت و پیشوایان کاروان بشریت‌اند، یعنی انبیا و اوصیا بلکه اولیا.

۲. بیان آنچه منکران گفته‌اند و روشن شدن رسواییهای آنان. (منکران، همان راهزنان سفر آخرت‌اند.)

۳. آموزش آبادکردن منازل و مراحل در آن سفر، و چگونگی برگرفتن زاد و توشه و آمادگی با تربیت و پرورش نفس و اینکه چه چیزهایی برای نفس مناسب است و این، همان است که «علم اخلاق» نامیده می‌شود.

\*\*\*

ملاصدرا در به دست آوردن آن هدف، راهی را که بیان شد پیموده است، و آن عبارت است از جمع میان فلسفه مشاء اشراق و اسلام، بدین معنی که برای اثبات مطلوب خود نخست، دلایل منطقی را ذکر می‌کند و آنگاه مکاشفات و مشاهدات عرفانی خود را، و سپس به دلایل سمعی (و نقلی) استشهاد می‌کند.

و در اکثر کتابهای خود به ویژه کتاب اسفار، که برترین کتاب اوست، از همین شیوه پیروی می‌کند. البته بعضی از آثار خود را به روش عرفانی اختصاص داده، و بعض دیگر

را به روش بحثی (فلسفی - کلامی).

اما کتابهایی که در آنها از شیوه عرفانی بهره برده است، عبارت‌اند از: *الشواهد الربوبیه* و *المرشیه* و *اسرارالآیات* و *الواردات القلییه*، با وجود اختلافی که در زیاد و کم بودن حجم و شیوه و نحوه بیان مطالب دارند، اسامی این کتابها بیانگر ذوق عرفانی آنهاست.

و در خصوص کتاب آخر (الواردات القلییه) مانند کاهنان متظاهر به علم، مسجع و پیچیده و نامأنوس سخن گفته، گویا همان گونه که خود در مقدمه الشواهد الربوبیه می‌گوید می‌خواهد چنین وانمود کند که مطالب آن یک رشته الهامات الهی است که آن را فرمان‌دهنده دل به قلب او وارد ساخته و با اشاره غیب به قلب او القا شده و او امر خداوند را اطاعت نموده است. می‌خواهد بگوید که او اختیاری ندارد و به عبارتی، مجبور است. آنچه او بیان می‌کند شباهت به متون دینی و احادیث قدسی دارد.

- چنان که همین ادعا در کلمات ابن عربی هم دیده می‌شود - در مقدمه *المرشیه* "گوید:

بلکه این مطالب، قبساتی است که برگرفته از مشکات نبوت و ولایت، و از سرچشمه‌های کتاب و سنت به دست آمده است، و حاصل بحث و گفت و گو نیست.

و اما کتابهای مختص به شیوه بحثی و نظری، عبارت‌اند از: شرح هدایه اثیری، و شرح الهیات شفا، به عنوان پیروی از شیوه متن این دو کتاب.

و لذا در "شرح شفا" هرگاه ناخودآگاه وارد شیوه عرفانی شده، از آن پوزش خواسته و در ص ۱۶۷ این شرح گفته است:

برادران اهل بحث (فیلسوفان و متکلمان)، ما را به خاطر خارج شدن از شیوه نظری و بیان مطالب به روش عرفانی که به دلیل ذوق بوده است، ببخشند.

پس هرگاه هر دو شیوه را در نوشته خود به کار می‌برد (به ویژه در اسفار)، نخست به روش اهل نظر و بحث

شروع می‌کند و آن‌گاه مشاهدات عرفانی و مکاشفات یقینی خود را بیان می‌کند و آن چنان که خود می‌گوید این برای سادگی و راحتی کار نوآموزان است. (اسفار ۱: ۱۸). آن گاه در صفحه بعد گفته است:

ما نیز در بیشتر هدفهای ویژه خود از همین روش پیروی می‌کنیم، نخست در ابتدا و میانه بحثها روش فلاسفه را پیموده، سپس در نهایت از آنها جدا شده‌ایم تا آنچه از ابتدا مطلوب ما بوده برای خوانندگان مبهم نباشد، بلکه با آن همراه گردند، و سخن ما برای آنها قابل پذیرش باشد.

چنان که پیش از این نیز گفتیم صدرالمآلهین تنها کسی است که به این روش علمی عمل نموده و مؤسس مکتب آن است، و مانند اسفار کتابی را سراغ نداریم که بدین صورت گسترده دو روش (برهان و عرفان) را جمع کرده و وفای پدید آورده باشد و نظریه‌های دانشوران را با وجود اختلاف روشهایشان گرد آورده و به صورت دقیق علمی بررسی کرده باشد و در این کتاب با بیانی روشن و دقیق و با توضیحات کافی اهداف را بیان کرده است. در حالی که آنچه در کتابهای فلسفه رایج است، دشوارنویسی و رمزگویی است.

کتابهای فلسفه پیش از او و حتی پس از او با روشی آسان نگاشته نشده است به دلیل آنکه فیلسوفان نظریه‌های خود را تنها برای شاگردان مستعد خود بیان می‌کردند و رموز آن را شرح می‌دادند.

ملاصدرا نیز به عنوان پیروی از حکمای بزرگ به مخفی نگاه داشتن مطالب خود سفارش می‌کند،<sup>(۹)</sup> لکن رمزگویی و دشوارنویسی را به عنوان راهی برای پنهان کردن نظریه‌های خود، به خصوص در اسفار، در پیش نگرفته است بلکه در بیان این نظریه‌ها با عبارات مختلف و مکرر، تا آنجا که در توان داشته و متناسب با موضوع، بحث را گسترده کرده است. او نویسنده‌ای است که از موهبت الهی برخوردار بوده و در زمان خود و دیگر عصرها

حکیمی همانند او وجود نداشته است.

امتیاز میرداماد در کاربرد مجاز و کنایات و سخنان برگزیده و عبارات آهنگین بود و به همین جهت لقب امیر بیان به او داده شد و در نظر من برای شاگرد او این لقب، شایسته تر است.

هرچند به نظر ملاصدرا «فهم حقایق، جدای از الفاظ، ممکن نیست، زیرا اصطلاحات و مفاهیم لغات، گونه‌گون است.» و این سخنی بجاست که اهل دانش به آن نظر دارند، لکن او در «کتاب اسفار» برای تفهیم اهداف خود از هیچ کوششی فروگذار نکرده و نهایت کوشش نویسنده‌ای توانا را در توضیح مطالب به کار برده و در این راه نیز موفق بوده است به گونه‌ای که این توفیق برای دیگران به دست نیامده است. و چنان که خود در پایان صفحه ۳ مقدمه گفته است:

سپاس خداوند را که سخنانی بیان شد که در آن نه دشواری و نه شکی وجود دارد؛ سخنی است رمزگونه که با دقت نگاشته شده است و، به فهمها نزدیک است، و با آنکه در نهایت نزدیکی است، مقام آن بلند و عالی است.

آن گاه گفته است:

مفاهیم دشوار را با کلماتی ساده بیان کردم. و گفته است: به دیده عقلت به معانی آن بنگر، آیا مشکلی در آن به نظر

می‌رسد؟ سپس بار دیگر به الفاظ آن بنگر آیا در آن نقصی می‌بینی؟

و در حقیقت، کتاب اسفار او شایسته این وصف است، به ویژه سخن او درباره آن: «قریباً من الأفهام فی نهاية علوه» و در نهایت علو معانی، به فهمها نزدیک است.

به فهم نزدیک بودن آن، به اعتبار سهولت عبارت و تواتر آن است، و نهایت علو آن، به اعتبار آرای دقیق و افکار بلندی است که ناشی از دانشمندان بزرگ و سرآمد است، چنان که خود در مبدأ و معاد، ص ۳ از آن این گونه سخن گفته است:

ما برای آنان که دارای استعداد بیشتری برای تحصیل کمال‌اند، به گونه‌ای رساتر و گسترده‌تر کتابی تصنیف کردیم که جامع فنون علوم کمالی است که میدان اصحاب فکر و اندیشه است و در آن برای ارباب نظر، مجال جولان؛ آن را «اسفار اربعه» نامیدیم.

۵

## آثار صدر المتألهین

درباره شیوه نوشتن او به اندازه کافی سخن گفتیم. تا آنجا که ما می‌دانیم کتابی غیر فلسفی ننوشته است، حتی کتابهای تفسیر او - چنان که پیش از این گفتیم - دنباله فلسفه اوست؛ زیرا به نظر او «مرد الهی» حق ندارد که به غیر از علوم حقیقی محض، به چیزی بپردازد. مراد او از علوم حقیقی، دانشی است که آنها را «علوم کلی» می‌نامد و شیخ الرئیس، بوعلی را سخت نکوهش می‌کند که به علوم جزئی مانند طب و امثال آن پرداخته است. و در بسیاری موارد کسانی را که حکمت فرامی‌گیرند، نکوهش می‌کند. چنان که از کلمات او می‌توان به این مطلب پی برد.

تمام یا بیشتر کتابهای او - با وجود مقاومت سرسختانه و دشمنی در برابر فلسفه او - در اواخر سده گذشته و اوایل



این سده، چاپ سنگی شده‌اند. و ما اینک همه آنها را با توجه به بررسیهای انجام شده برمی‌شماریم:

۱. الاسفار الاربعه: و نیز آن را *الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه* می‌نامد. در بحث پیشین درباره ارزش علمی این اثر سخن گفتیم. و در آنجا گفتیم که: اسفار، مرجع و مادر دیگر کتابهای اوست و برترین کتابهای فلسفی از قدیم و جدید می‌باشد، و نخستین اثر او در دوره سوم زندگی علمی اوست. چنان که نخستین کتاب اوست که چاپ گردیده است. زیرا در ایران در سال ۱۲۸۲ در چهار مجلد بزرگ، چاپ سنگی شده که مجموع آن ۹۲۶ صفحه قطع بزرگ است و حکیم حاج ملاهادی سبزواری بر سه مجلد آن حاشیه نوشته است که بسیار ارزشمند است؛ چنانکه مرحوم شیخ آقا بزرگ در الذریعه، (۶-۱۹) ذکر کرده است. .

(اسفار جمع سفر است) و سفر به فتح سین و فاء، از کلمه مسافرت، مأخوذ است (نه سفر به کسر سین و سکون فاء به معنای کتاب چنان که بعضی از نویسندگان معاصر پنداشته‌اند). آن را به سفرهای عقلی چهارگانه عرفا تشبیه کرده‌است، چنان که خود در مقدمه آورده است: و آن اسفار عبارت‌اند از:

۱. سفر از خلق به سوی حق. (السفر من الخلق الی الحق)

۲. سفر با حق در حق. (السفر بالحق فی الحق)

۳. سفر از حق به سوی خلق، با حق. (السفر من الحق الی الخلق بالحق)

۴. سفر با حق در میان خلق (السفر بالحق فی الخلق)

معنای آن این نیست که مجلدات چهارگانه<sup>(۱۰)</sup> بر طبق این سفرهای عرفانی تنظیم شده باشد؛ بدین معنی که جلد اول برای سفر اول، و جلد دوم برای سفر دوم و به همین صورت بلکه این فقط یک تشبیه است که از باب تبرک صورت گرفته است. از این رو تلاش برخی از تعلیق‌نویسان اسفار برای تطبیق آن بر اسفار اربعه عرفانی، تلاشی است

ناموفق.

مجلدات چهارگانه اسفار بدین گونه ترتیب یافته‌است:

۱. در امور عامه و آن - چنان که خود گفته‌است: - بحث درباره طبیعت وجود و عوارض ذاتی آن است.

۲. در علم طبیعی.

۳. در علم الهی، یا معرفت ربوبی و حکمت الهی.

۴. در علم النفس از مبدأ پیدایش آن تا آخرین مقامات آن که معاد است.

آن را در زمان زندگی استاد خود، میرداماد، متوفای سال ۱۰۴۰ نوشته‌است؛ زیرا وقتی از او یاد می‌کند، برای طول عمر او دعا می‌کند (۲: ۱۱۱)، بنابراین نوشتن آن قبل از سال ۱۰۱۵ صورت گرفته‌است؛ زیرا در پایان نسخه خطی کتاب مبدأ و معاد - که به زودی به آن اشاره خواهیم کرد - آمده که در سنه ۱۰۱۵ آن را به پایان رسانده است و در مقدمه آن، ص ۳، تقدم نگارش اسفار را بر مبدأ و معاد یاد آور شده‌است.

۲. *المبدأ و المعاد* - که مشتمل بر ۳۷۰ صفحه به قطع متوسط است و در سنه ۱۳۱۴ به چاپ رسیده و درباره دو موضوع بحث می‌کند: الهیات و معاد. این کتاب، بیان متوسطی دارد و در آن روش اسفار را در پیش گرفته و راه فلاسفه و راه عرفا را تلفیق کرده‌است.

و پیش از این گفتیم که نگارش این اثر، بعد از اسفار است. این کتاب، دارای نسخه خطی قدیمی است که در کتابخانه سیدمحمد مشکات وجود دارد و به دانشگاه تهران اهدا شده‌است به شماره ۴۲۱، و نزد ما هم از آن نسخه‌ای خطی وجود دارد که به تاریخ ۱۲۳۵ نوشته شده‌است.

۳. *الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه* - کتابی است با مضامین لطیف، مرتب و مختصر بر طبق روش عرفانی در ۲۶۴ صفحه به قطع متوسط که در سنه ۱۲۸۶ به چاپ رسیده‌است. نزد استادان فن، معروف است که این آخرین اثر صدرالمآلهین است. این کتاب در حقیقت، خلاصه

نظریه‌های وی در مسائل فلسفی است که در این کتاب گردآوری شده‌است، چنان که خود در مقدمه به آن اشاره نموده‌است.

به نظر من فراگیری آن برای افراد مبتدی و نوآموز، خیلی مناسبتر از فراگیری شرح منظومه است. در کتابخانه ما نسخه‌ای خطی از آن موجود است که به تاریخ ۱۲۳۵ نوشته شده‌است. این کتاب، و کتاب مبدأ و معاد به یک خط است.

۴. "اسرارالایات" و "انوارالبینات"، در شناخت رموز آیات خدای تعالی و صنایع و حکم آن، به روش عرفانی، با تطبیق آیات قرآنی بر اکثر بحثهای آن می‌باشد در ۹۲ صفحه به قطع بزرگ که در سنه ۱۳۹۱ به چاپ رسیده و چندین بار هم چاپ شده‌است.

۵. "المشاعر" که به روش عرفانی است در ۱۰۸ صفحه به قطع کوچک در سنه ۱۳۱۵ با تعلیقات و حواشی عده‌ای از بزرگان فلسفه چاپ خوبی از آن انتشار یافته‌است.

۶. "الحکمة العرشية" نیز به روش عرفانی در ۹۶ صفحه به قطع کوچک، با کتاب "المشاعر" در یک مجلد به چاپ رسیده‌است. شیخ احمد زین‌الدین احسائی بر این کتاب و بر کتاب مشاعر، ردیه نوشته است.

۷. "شرح الهدایة الاثیریة" که در آن به پیروی از متن تنها به شیوه اهل بحث و نظر، بحث کرده‌است. این کتاب در ۳۹۷ صفحه قطع متوسط در سال ۱۳۱۳ به چاپ رسیده‌است.

کتاب "الهدایة" نوشته حکیم اثیرالدین مفضل ابهری از فضیله‌ای قرن هفتم هجری است. گفته شده در سال ۶۶۳ وفات یافته است.

۸. "شرح الهیات الشفاء" در آن روش متن یعنی روش نظری را در پیش گرفته است. این اثر در ۲۶۴ صفحه قطع بزرگ در سال ۱۳۰۳ با الهیات شفا در یک مجلد به چاپ رسیده‌است ولی کامل نیست. تا پایان مقاله ششیم را شرح

داده‌است. کتاب الشفاء اثر شیخ الرئیس، ابن سینا است.

۹. "رسالة الحدوث" بحثی است گسترده در مسئله حدوث عالم، در ۱۰۹ صفحه به قطع متوسط، در سال ۱۳۰۲ در مجموعه‌ای مشتمل بر ۸ رساله دیگر به چاپ رسیده‌است، این رسائل را تا شماره ۱۷ ذکر می‌کنیم. در اسفار در چند مورد به ذکر آنها پرداخته است از جمله در (۲۳۳:۱)

۱۰. "رسالة اتصاف الماهية بالوجود" در ۱۰ صفحه نوشته شده و نیز بر حاشیه رساله تصور و تصدیق - که از آن به زودی یاد خواهیم کرد - چاپ شده‌است.

۱۱. "رسالة التشخص" در ۱۲ صفحه.

۱۲. "رسالة سريان الوجود" که گمان می‌کنیم همان رساله "طرح الكونين" باشد که بعداً به آن اشاره خواهد شد: در ۱۶ صفحه است. نگارش این رساله مقدم بر نگارش اسفار بوده‌است، به دلیل آنکه مشتمل بر گفته‌ای است که در اسفار از آن خارج شده‌است؛ مانند قول به اصالت ماهیت؛ زیرا در اسفار (۱: ۱۰) گفته‌است:

من در گذشته از نظریه عرفا در مورد اعتباریت وجود و اصالت ماهیات، به شدت دفاع می‌کردم، تا آنکه پروردگارم مرا هدایت کرد و این حقیقت به صورت واضح برایم هویدا شد که امر برعکس آن است.

چنان که روش او در وحدت وجود در این رساله با روش اخیر او که اسفار را بر آن بنا نهاده‌است، یکسان نیست.

۱۳. "رسالة القضاء والقدر" در ۹۰ صفحه.

۱۴. "رسالة الواردات القلبیه" در ۴۰ صفحه. وصف بخشی از آن در بحث روش علمی او گذشت.

۱۵. "رسالة اكسير العارفين" در شناخت حق و یقین، در ۶۳ صفحه.

۱۶. "رسالة حشر العوالم" در ۳۰ صفحه و نیز بر حاشیه "مبدأ و معاد"، ص ۱۸۴ و بر حاشیه "كشف الفوائد" علامه حلی، ص ۹۴ چاپ شده‌است. این رساله در سنه

- ۱۳۱۲ به چاپ رسیده و ناشر درباره آن گفته است: «به گمانم این همان رساله موسوم به "طرح الکونین" است. ولی در فهرست کتابخانه سیدمحمد مشکات "رسالة الحشر" به این اسم نامیده شده است: (طرح الکونین فی حشر العالمین). اما به گمان من پندار او نادرست است؛ به دلیل اینکه در اسفار وقتی به طرح الکونین اشاره می‌کند (۱: ۱۰) می‌گوید: «و در آن رساله‌ای جداگانه نوشتم، که طرح الکونین نام نهادم. و مراد او مبحث وحدت وجود است؛ علاوه بر این که در فصول حشر از جزء چهارم اسفار به این رساله اشاره نکرده است، در صورتی که اگر این رساله، همان رساله طرح الکونین باشد که نگارش آن بر اسفار مقدم بوده است، بنا بر عادت باید به آن اشاره می‌کرد.»
۱۷. "رسالة خلق الاعمال" در ۷ صفحه و نیز بر حاشیه "کشف القوائد" ص ۱۴۹ چاپ شده است.
۱۸. رساله او به مولی شمس گیلانی درباره پاره‌ای از مسائل دشوار، شمس‌الدین محمد گیلانی اصفهانی، یکی از شاگردان یا معاصران اوست که در سنه ۱۰۹۸ وفات یافته است. این رساله در حاشیه "مبدأ و معاد" ص ۲۴۰ چاپ شده است. در الذریعه آمده است که: «آن را در میان کتابهای حاج عماد اصفهانی که بر کتابخانه رضوی وقف کرده است، دیدم.»
۱۹. "اجوبة المسائل الثلاث" که خواجه نصیرالدین طوسی برای شمس‌الدین خسروشاهی فرستاده ولی جوابی دریافت نکرده است. بر حاشیه "المبدأ و المعاد"، ص ۳۷۲ و "شرح الهدایة"، ص ۹۳ به چاپ رسیده است.
۲۰. "رسالة التصور والتصديق" در ۳۰ صفحه به قطع متوسط، چاپ سنه ۱۳۱۱ پیوست به کتاب "الجواهر النضید" در منطق، اثر علامه حلی.
۲۱. "رسالة فی اتحاد العاقل والمقول" و اینکه عقل فعال، همه وجودات است.
- نسخه خطی آن را در "المکتبة الحسينیه" نجف اشرف در بین مجموعه‌ای به شماره ۱۴۲ صنف هفتم که در ۳۵ صفحه به قطع متوسط است، دیدم. مرحوم شیخ آقا بزرگ در الذریعه گفته: «در ایران چاپ شده است.»
۲۲. "کسر الاصنام الجاهلیة" درباره کافر بودن صوفیه، این کتاب در شمار آثار او آمده است ولی آن را به دست نیاوردم.
۲۳. "جوابات المسائل العویصة" در الذریعه "آن را ذکر کرده است. شاید این رساله، همان "اجوبة المسائل الثلاث" یا "اجوبة مسائل مظفر حسین الکاشانی" باشد، نسخه‌ای خطی از آن در کتابخانه سیدمحمد مشکات، موجود است که به دانشگاه تهران به شماره ۱۰۳۰ هدیه شده است.
۲۴. "رسالة حل الاشکالات الفلکیة فی الارادة الجزافیة". در اسفار (۱: ۱۷۶) از آن نام برده و حکیم سبزواری در تعلیقه بر اسفار گفته است: «آن رساله را ندیده‌ایم.»
۲۵. حاشیه بر "شرح حکمة الاشراق" سهروردی که در سنه ۱۳۱۶ چاپ شده است.
۲۶. رساله‌ای در حکمت جوهری.
۲۷. رساله‌ای در الواح معادی.
۲۸. حاشیه بر "الرواشح" میرداماد.
۲۹. "شرح اصول الکافی" بین ۵۰۰ تا ۶۰۰ صفحه به قطع بزرگ. تاریخ چاپ آن ذکر نشده است. آن را تا حدیث ۴۹۹ (باب اینکه ائمه، والیان امر خدا و خزانه علم اویند) به پایان برده است.
۳۰. "رسالة المظاهر الالهیه فی اسرار العلوم الکمالیه" در حاشیه "مبدأ و معاد"، ص ۲۳۲ چاپ شده است.
۳۱. "مفاتیح القیب" تقریباً در ۲۰۰ صفحه به قطع بزرگ. با شرح اصول کافی، چاپ شده است و در آغاز آن شرح حال مختصر نویسنده به قلم ناشر آمده است. این کتاب را به عنوان مقدمه تفسیر خود - که در ذیل از آن یاد

### پی‌نوشتها:

- \* مقاله حاضر ترجمه‌ای است از مقدمه فیلسوف فرهیخته، استاد محمدرضا مظفر بر اسفار صدرالمتألهین که پس از ویرایش به صورت ترجمه‌ای آزاد ارائه می‌گردد.
۱. جریزه به رغم مفهوم مثبتی که در میان مردم دارد، در علم اخلاق، از بدیها به شمار می‌رود. جریزه از نظر علمای اخلاق، عبارت است از خروج قوه عاقله از حالت اعتدال به جانب افراط. کسی که در مقابل دلایل روشن و بدیهی چون و چرا می‌کند، دچار بیماری جریزه یا سفسطه است.
  ۲. اسفار، ج ۱، ص ۷.
  ۳. ادامه مطلب، در منبع بالا آمده و مترجم آن را به مقاله افزوده است.
  ۴. این قسمت برگرفته از نهج البلاغه، خطبه ۳، معروف به خطبه ششقیه است و در ترجمه آن از شرح نهج البلاغه علامه فرزانه، استاد محمدتقی جعفری - قدس سره الشریف - بهره گرفته‌اند.
  ۵. ر.ک: حاشیه سفینه البحار، ۲، ۱۷.
  ۶. برگرفته از آیه کریمه ۳۸ سوره اعراف.
  ۷. سوره غافر، آیه ۸۳.
  ۸. مراد، دلایل نقلی یعنی کتاب و سنت معصومین (علیهم السلام) است.
  ۹. اسفار، مقدمه، ص ۴؛ مبدأ و معاد، ص ۴.
  ۱۰. ر.ک: تعلیقه حکیم سبزواری.

می‌شود - نوشته‌است.

۳۲. "تفسیر القرآن الکریم" که مشتمل بر تفسیر تعدادی از سوره‌ها و آیه‌های قرآن است. این تفسیر، تمام نشده‌است. و چنین برمی‌آید که هدف او نگارش تفسیر کامل قرآن بوده ولی مرگ مهلتش نداده است. (به مقدمه تفسیر سوره سجده رجوع کنید). این اثر در سنه ۱۳۲۱ یا ۱۳۲۲ در ۶۱۶ صفحه به قطع بزرگ به چاپ رسیده‌است که آن مقدار از تفسیر است که به گفته ناشر به آن دست یافته‌است.

این اثر، شامل تفسیر "سوره فاتحه" در ۴۱ صفحه، تفسیر "سوره بقره" در ۲۴۸ صفحه تا آیه ۶۲ «کونوا قردة خاسنین»، تفسیر "آیه الکرسی" در ۶۷ صفحه - دارای تفسیر دیگری بر آیه الکرسی به زبان فارسی است که در الذریعه از آن یاد کرده است - تفسیر "سوره سجده" در ۳۳ صفحه، تفسیر "سوره یس" در ۸۶ صفحه - نگارش آن چنان که در پایان آن گفته‌است در سنه ۱۰۳۰ تمام شده‌است - تفسیر "سوره واقعه" در ۲۵ صفحه، که به طور جداگانه در قطع کوچک به چاپ رسیده‌است، تفسیر "سوره حدید" در ۴۲ صفحه، تفسیر "سوره جمعه" در ۲۹ صفحه، تفسیر "سوره طارق" در ۹ صفحه که آن را برده "تسبیحه" مرتب کرده‌است و با کشف الفوائد نیز در سال ۱۳۱۳ چاپ شده‌است، تفسیر "سوره زلزال" در ۷ صفحه، و تفسیر آیه (و ترى الجبال تحسبهم جامدة) در ۳ صفحه می‌باشد.

۳۳. "تفسیر سوره الاضحی"، در "الذریعه" از آن نام برده، در ضمن مجموعه تفسیرهای او در سال ۱۳۲۲ چاپ شده‌است. در صورتی که مقصود از این مجموعه، مجموعه پیشین باشد - چنان که برمی‌آید - تفسیر این سوره در آن مجموعه وجود ندارد.

نجف اشرف، ۱۸ صفر ۱۳۸۷ هـ.

محمدرضا مظفر